

## شرفیابی به حضور رهبر راحل!

### نادره افشاری

خواب دیدم من هم به درك اسفل السافلین وارد شده‌ام، یعنی رحلت فرموده‌ام. از بی کسی دنبال يك پارتی در سرپل صراط می‌گشتم که سید روح الله خمینی را دیدم با سر کچل و ریش دراز، بدون عبا و عمامه که داشت دنبال یکی دوتا از این بچه “غلان” های دم در بهشت می‌کرد. عرض کردم: جناب مستطاب رهبر مستضعفین جهان؛ که آنچنان نیشگونی از ماتحتم گرفتند که ناغافل يك جیغ بنفش سردادم.

فرمودند: ضعیفه، این جا دیگر آن عنوان‌ها و پست و مقام‌ها به کار کسی نمی‌آید. بنده همان “روحي جونم” که تو حوزه‌ی قم و نجف بودم. ضعیفه هم بهتر است مرا همان روحي جون صدا کنی!

عرض کردم من چطور می‌توانم از شمایی که آن انقلاب کبیر را مرتکب شدید، بی‌عنوان نام ببرم؛ که فرمودند: این دنیا همه‌ی آن عناوین را حضرت اجل - یعنی خدای تبارک و تعالی - خودشان به نفع خودشان صادره فرموده‌اند.

عرض کردم: حضرت آیت‌الله، عباتان کو؟ همان عبايي که از حریر نازک ساخت کارخانجات معظم نساجی انگلستان بود؟ قباتان چه شد؟ عمامه‌ی مبارک چند ده متری‌تان که بخار از سر حرامیان می‌پراند، به چه سرنوشتی دچار شد؟

فرمودند: این جا تلبس به کار نمی‌آید. می‌بینید که همگان لخت و عورند و کسی را هم باکی نیست. بعد هم برای ادامه‌ی توضیحات و اضحات، اضافه فرمودند که: البته این جا مثل آن دنیا نیست که شما تصور بفرمایید بیضه‌ی اسلام عزیز از بی لباسی بنده و جنابعالی صدمه می‌بیند. مثلاً اشکالی ندارد که بانوان معظمه، محجبه نباشند.

عرض کردم: می‌دانید قربان، بنده تازه واردم و هنوز قوانین این دیار را حالی نیستم. حضرت عالی با وجود این همه حوری لخت و عریان، چرا دنبال این بچه خوشگل‌ها - یعنی غلمان‌ها - افتاده‌اید؟ فرمودند: راستش من در آن دنیای فانی مجبور بودم تقیه کنم؛ ولی این جا دیگر تقیه لازم نیست و اساساً ضرورتی هم بر آن مترتب نیست.

عرض کردم: برای آن همه اقتضاحاتی که در این منطقه بار آوردید، کاری به شما نداشتند؟ فرمودند: عدالت و رحمت حق تعالی بسیار بسیار زیاد است. پس از سیزده سال استعمال نیم‌سوز، مرحمت فرمودند و مرا به دم در جهنم احاله فرمودند. از این جا تا بهشت هم زیاد راهی نیست، فقط دویست/سیصد سال به وقت آن جهانی‌ها طول می‌کشد که آن هم چندان اهمیتی ندارد. ما در مجموع خوشحال و سرافراز هستیم.

عرض کردم: از حضرت بهشتی چه خبر؟ گفتند: خاک بر سر پست بی‌لیاقتش، چشمش هنوز دنبال همان زنك ازرق آلمانی است.

گفتم: دل‌تان برای احمدتان تنگ شده بود که دستور دادید بی‌موقع خدمتتان برسد؟ فرمودند: ولش کن مرتیکه‌ی لات زررو را!

عرض کردم: نظرتان راجع به حضرت خاتمی و جناب احمدی‌نژاد چیست؟ گفتند: من در این جا دیگر کار سیاسی نمی‌کنم. همان قدر هم که کردم، از سر هم‌تان زیاد بود.

عرض کردم: روحي جون [این طوری خیلی خوششان می‌آمد و خوش خوشانشان می‌شد] در رابطه با امریکا چه نظری دارید؟

فرمودند این جا من فقط ورزش می‌کنم. منتها به جایی توپ دنبال حوری‌های بهشتی می‌دوم. گاهی هم مجبور می‌شوم مارا تن بدوم. عرض کردم: چه تناول می‌فرمایید. فرمودند: با هر کلمه‌ی “لعنت بر خمینی” يك تو سري از حضرت شیطان اعظم. عرض کردم: هیچ وقت تصور و یا آرزو فرموده‌اید که دوباره به دنیای ما زندگان برگردید؟ فرمودند: اصلاً، از کار سیاسی به شدت خسته شده‌ام. اگر عقل امروزم را همان زمان‌ها داشتم، این همه بچه‌های مردم را ارزان و با يك گلوله‌ی خلاص راهی بهشت نمی‌کردم. می‌گذاشتم تا در گنداب آن دنیای دنی، خودشان به کثافت سیاست آلوده شده، جهنمی شوند. عرض کردم: حضرت آیت الله هیچ دل‌تان برای حاج آقا مصطفی تنگ شده است؟ فرمودند: همان بی‌پدری که از بس چلوکباب با دوغ اراج خورد، ترکیب و به درك واصل شدنش شد سرفصل انقلاب اسلامی!؟

عرض کردم: بلی آقازاده را عرض می‌کنم. فرمودند: اینجا هیچ کس با هیچ کس هیچ فامیلیتی ندارد. عرض کردم: امام حسین را هم زیارت فرمودید؟ فرمودند: نه والله. گویا ایشان هنوز چشمشان دنبال حکومت آن دنیا است و در انتظار ظهور نوه‌ی مبارکشان دقیقه شماری می‌کنند و هی عریضه خدمت باری تعالی ارسال می‌فرمایند که پس زمان ظهور حضرتشان کی فرا می‌رسد؟ حضرت باری تعالی هم که این روزها سخت مشغول قضیه‌ی بن لادن هستند، فرمودند: تا تکلیف این شیخ معلوم نشده، ایشان را به دفترشان راه ندهند.

برای این که کمی در “بنده عرض کردم” و “ایشان فرمودند” صرفه جویی کرده باشم به سبک خبرنگارهای نوپرداز تئاتری، جریان گفت‌وگو را با ایشان چنین ادامه دادم:

- روحي جون، راستی چه آرزویی دارید؟
- هیچ. کاش می‌دانستم که این دنیا این طوری است و زودتر به این دنیا سرازیر می‌شدم.
- کمی هم از دوران جهنم بگوئید، مخصوصاً بگوئید چه کسانی را در جهنم ملاقات کرده‌اید؟
- می‌دانید که جهنم را فاشیست‌ها خط‌کشی کرده‌اند. قسمتی که من را واردش کردند، متعلق است به علمای اعلامی از سنخ خودم. مثلاً من نمی‌توانستم هیتلر را ملاقات کنم؛ هر چند که او هم يك قاتل تمام عیار است مثل حقیر، ولی ترتیب تنبیه این جهانی‌ها را در جهنم اهل نصارا می‌دهند.
- چنگیز خان مغول را هم زیارت فرمودید؟
- این مرتیکه‌ی کافر در جهنم کفار است.
- قرار است هرکس چند سال در جهنم بماند؟!
- بستگی به لطف باری تعالی دارد. گویا قرار است تا سرنگونی نظام اسلامی در این جا آب داغ بخورم.

- شاه خائن را هم دیدید؟  
 - این مردك با پدر قلدرش در بخش سرطاني هاي جهنم بستري هستند.  
 - برنامه‌ي صبح تا شب شما در جهنم چیست؟  
 - صبح با اذان آن ضعیفه‌ي هشتاد و چند ساله [بانو مرضیه] از خواب ناز بیدار می‌شویم.  
 - مگر در جهنم هم اذان می‌گذارند؟  
 - حضرت باري تعالي می‌خواهند مدرنيسمشان را در آن دنيا به رخ ما بکشند.  
 - ديگر چه کسانی با شما هم بودند؟  
 - اولي‌اش خود شيطان اعظم است. دوم هم حضرت آدم.  
 - حضرت آدم؟  
 - بله ایشان به جرم ازدواج بدون رضایت عيال مربوطه در جهنم هستند.  
 - يعني این همه سال است که ایشان در جهنم هستند؟  
 - شما زیاد در بند زمان و مکان نباشید. در این دنيا زمان و مکان ديگر کاربردي ندارد.  
 - روي جون، دوست دارید کمی از تجربياتتان براي دوستدارانتان تعريف کنید؟  
 - اولندش توصیه می‌کنم به این رفسنجاني ولدالزنا [خود حضرتشان فرمودند و بنده نمی‌توانم حرف‌هاشان را سانسور کنم!] اعتماد نکنید! ثانيا بهتر است که خامنه‌اي و احمدی نژاد يك جنگي راه بیندازد تا انصار حزب الله و حاجي بخشي و مسعود ده نمكي و الله کرم را به جنگ بفرستد و به فيض شهادت ناپلشان کنند، تا از شرشان خلاص شود.

- روي جونم، نظرتان راجع به رابطه با امريکا چیست؟  
 - دخترجون چرا می‌خواهي خون مرا کثيف کنی؟ بگذار هر گهي می‌خواهند بخورند! ببینم ضعیفه، تو همان پيرزن اکبيري نیستی که عکستو با لچک و عينک، سوار بر موتور تو روزنومه‌ها می‌اندازند؟  
 - هم بله و هم نه. می‌دانید من دارم خواب می‌بینم. همین الان هم از خواب بیدار می‌شوم و ارتباط شما با جهان فاني قطع می‌شود. در آخرين فرصت چه پیامی براي مردم آن دنيا دارید؟ مخصوصا براي جانشینتان آقای خامنه‌اي؟  
 - راست می‌گویی؟ تو آمده‌اي این جا زیر زبان مرا بکشی؟ بگیريد این ضعیفه‌ي نفوذی را! من تو دهن این ضعیفه می‌زنم. من ضعیفه تعیین می‌کنم. گفתי چه کاره‌اي؟

- عرض کنم که چاکر شما خيرنگار نفوذی.  
 - من خبرنگار تعیین می‌کنم. من خدا تعیین می‌کنم. من شيطان تعیین می‌کنم. (دیدي که کردم و رحلت فرمودم) من زندان تعیین می‌کنم. من به گور پدر هرکي دم از جامعه‌ي مدني و رابطه با امريکا می‌زنم، می‌خندم. برو ضعیفه! برو این دام بر مرغ دگر نه! ملت ما بیدار است. شما ضعیفه‌ها هستيد که از ما و از بیضه‌ي اسلام عزیز سيلی خورده‌اید. اگر همه بگویند بله، این جانب می‌گویم نه. بریزید سر این ضعیفه و سنگسارش کنید که اسرار ما را فاش نکند. بفرستيدش پیش مهدي هاشمي ملعون!  
 و من از ترس در حالي که جام را خیس کرده بودم، از خواب ناز خبرنگار يام بیدار شدم.

<http://www.kavehroom.com/>